

هان! اکنون که درد خویش شناختی، درمان خود نیز بشناس! درمان بیماری صعب العلاج حب دنیا، «یاد مرگ» و «تفکر در مرگ» است. اگر به مرگ بیندیشی و به یاد آن باشی و بر این کار مداومت ورزی، و حقایقی را که برشمردم و آنچه را پس از این باز خواهیم گفت با قلم فکر بر صفحه دل بنویسی، و باور کنی که اسیر چنگال پرتوان مرگی و شاید ناگاه تو را از این دنیا ببرد و هرچه با خون دل اندوخته‌ای به دیگران بدهد، بی شک حب دنیا از دلت رخت بر خواهد بست و به جای آن بغض دنیا خواهد نشست. آنگاه آرام آرام خود را برای مرگ آماده خواهی ساخت و برای زندگانی جاودانه خود توشه بر خواهی گرفت... باید بدانی که این بیماری علاجه جز این ندارد.

امام باقر (ع) می فرماید: «زیاد به یاد مرگ باش، که هیچ انسانی زیاد به یاد مرگ نمی افتد، مگر آنکه در دنیا زهد می ورزد.»

امیرالمؤمنین (ع) فرمود: «هرکه زیاد به یاد مرگ افتد از فریبهای دنیا برهد.»

و فرمود: «هرکه انتظار مرگ کشد، به سوی نیکیها بشتابد.»

ای که خود را زیرک می پنداری! زیرکی این نیست که تنها همین دو روزه دنیا را زندگی بپنداری و برای گذران خوش آن به همه حقوق دیگران دست اندازی کنی و با هر حيله و فریب اموال دیگران را از چنگشان به در آری و بر مال خود بیفزائی، بلکه زیرکی آن است که در اندیشه زندگانی پس از مرگ باشی و ریشه رذائل را - که همانا حب دنیا است - با یاد مرگ و اندیشه در عوالم آن از دل خویش برکنی و برای آخرت خود هرچه بیشتر توشه برگیری. اینست که وقتی از پیامبر (ص) پرسیدند که کدامیک از مؤمنان زیرکتر است؟ فرمود: «آنکه بیشتر به یاد مرگ است و بیشتر از دیگران خود را برای آن آماده می سازد.»

و امیرالمؤمنین (ع) فرمود: «زیرکترین زیرکان کسی است که بر دنیای خویش خشم گیرد، آرزوی خود از آن ببرد، و طمع و امید خویش از آن بگرداند.»

تنها همین دو سخن نیست. اولیای الهی به اندیشیدن در مرگ و «یاد مرگ» بسیار فرمان داده‌اند. پیامبر (ص) فرمود: «نابود کننده لذتها - مرگ - را زیاد یاد کنید!»

و امیرالمؤمنین (ع) فرمود: «بر یاد مرگ و آنچه پس از مرگ بدان روی می کنی مداومت کن.»

نیز فرمود: «مرگ را بسیار یاد کن، و آنچه را که پس از مرگ ناگاه بر آن وارد می شوی و بدان می انجامی.»

و فرمود: «هان! به هنگام اقدام به کارهای زشت، نابود کننده لذتها و تیره کننده شهوتها و بُرنده آرزوها را به یاد آرید.»

و امام صادق (ع) به ابوبصیر، که از وسوسه‌های شیطان به آن حضرت شکوه کرد، فرمود: «ای ابا محمّد،

گسستن مفاصلت در قبر، بازگشتن دوستانت پس از آنکه تو را در گورت مدفون ساختند، و خورده شدن گوشتهایت توسط کرمها را به یاد آر که این آنچه را بدان میتلابی از یادت می برد.»

و البته چنین اندیشه و یادی بی پاداش نیست. امام صادق (ع) فرمود: «هرکس کفنش همراه او در خانه اش باشد، از غافلان نوشته نمی شود و هرگاه بدن بنگرد مأجور خواهد بود.»

و روایت شده است که عایشه به پیامبر (ص) عرض کرد: آیا کسی با شهدا محشور می شود؟ فرمود: «آری، آنکه در شبانه روز بیست بار مرگ را یاد کند.»

## شوکران،

## اما

## حیاترا (۲)

### رساله

### تفکر در مرگ

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی

• دکتر علیرضا هدائی

هان! اکنون که خود آری و از خواب غفلت برخیز، و نه چنان باش که بیداریات هنگام مرگت باشد - آنگاه که دیگر دستت به جایی نمی رسد. پیش از آنکه فرصت از دست رود به مرگ بیندیش و در اطوار و عوالم پس از آن تأمل کن.

نخستین مرحله این تفکر این است که دریابی (و این دریافت در ژرفای دلت نقش بندد) که مرگ بر پیشانی تو نوشته شده است و هیچ راه گریزی از آن نداری. جاودانگی را در این دنیا برای کسی ننوشته‌اند: و ما جعلنا لاحد من قبلك الخلد، افئن مت فهم الخالدون (ما برای هیچکس پیش از تو جاودانگی ننهادیم، آیا اگر تو بمیری آنان جاودانه خواهند ماند؟! (انبیاء، ۳۴).

امیرالمؤمنین (ع) فرمود: «اگر کسی برای بقاء، وسیله یا برای دور ساختن مرگ، راهی می یافت سلیمان بن داوود (ع) بود، که با وجود پیامبری و منزلت عظیمش پادشاهی جن و انس نیز مسخر او بود. اما آنگاه که تمامی روزی مقدر خویش را دریافت کرد و مدت خویش را کاملاً به پایان رسانید، کمانهای نیستی با تیرهای مرگ او را از پای در آوردند، و سرزمینها از او تهی شد؛ خانه‌ها معطل ماند و گروهی دیگران را به میراث بردند.»

آب حیات، مرگ است؛ بیهوده میندار و خیره مکوش که جاودان بمانی، که بپیک مرگ به زودی درخواهد رسید و تو را با خود به ابدیت خواهد برد.

خداوند می فرماید: «بگو مرگی که از آن می گریزی برخورنده به شماست، آنگاه به سوی دانای نهان و آشکار باز گردانیده می شوید و از آن پس شما را بدانچه انجام می دادید خبر می دهد.»

نیز می فرماید: «هرکجا باشید مرگ شما را درمی یابد، اگرچه در برجهایی مستحکم.»

و: «بگو گریز هرگز به شما سود نمی رساند اگر از مرگ یا کشته شدن بگریزی، و در آن هنگام جز اندکی بهره مند نخواهید شد.»

و: «هر گروهی سرآمدی دارد، پس آنگاه که سرآمدشان فرا رسد نه ساعتی به تأخیر می افتند و نه پیشی می گیرند.»

و: «هیچ گروهی از سرآمد خویش پیشی نمی گیرد، و نه تأخیر می کنند.»

و: «خداوند هرگز نفسی را به تأخیر نمی اندازد آنگاه

«هان! اکنون که درد خویش شناختی، درمان خود نیز بشناس! درمان بیماری صعب‌العلاج حبّ دنیا، «یاد مرگ» و «تفکر در مرگ» است. اگر به مرگ بیندیشی و به یاد آن باشی و بر این کار مداومت ورزی، و حقایقی را که بر شمردم و آنچه را پس از این باز خواهم گفت با قلم فکر بر صفحه دل بنویسی، و باور کنی که اسیر چنگال پرتوان مرگی و شاید ناگاه تو را از این دنیا ببرد و هرچه با خون دل اندوخته‌ای به دیگران بدهد، بی‌شک حبّ دنیا از دلت رخت بر خواهد بست و به جای آن بغض دنیا خواهد نشست.

«اکنون بیا و خویشتن را برای مرگ آماده ساز، و برای این سفر گریزناپذیر و پر خطر مهیا شو. توشه‌ای بگیر، تا اگر ناگاه پیک مرگ در رسید انبان تهی نباشی و افسوس نخوری که چرا زودتر چیزی برای خود فراهم نکردی و پیشاپیش روانه نساختی.»

«به عکس آن سه گروه، اولیای خدا نه تنها از مرگ بیم ندارند بلکه بدان عشق می‌ورزند و سخت مشتاق آنند. خداوند در قرآن یکی از نشانه‌های ولیّ الله بودن را «تمنای مرگ» بر می‌شمرد و خطاب به یهودیان که به ناروا خود را از اولیای الهی می‌دانستند می‌فرماید: «بگو ای یهودیان! اگر می‌پندارید که اولیای خدایید تمنای مرگ کنید اگر راست می‌گوئید...»

آنگاه در این بیندیش که ممکن است سرآمد عمر تو همین امروز باشد، و مپندار که مرگ حق است اما برای همسایه! به اطرافیان، دوستان و آشنایان خود بنگر که بسیاری از آنان ناگاه به کام مرگ فرو رفتند. چشم بسته خویش را به روی واقعیت باز کن: مرگ که بیاید پیر و جوان و بیمار و تندرست نمی‌شناسد، میان غنی و فقیر فرق نمی‌گذارد، و به اینکه شادمانی یا اندوهگین نمی‌نگرد... بدینسان هیچ معلوم نیست که تو در شمار سالمندان درآیی، بلکه شاید همین فردا آخر کار تو باشی. امیرالمؤمنین (ع) فرمود: «هرکه فردا را از عمر خویش به شمار آرد مرگ را در جایگاه واقعی‌اش نپندارد است.»<sup>۲۱</sup>

آنگاه قدری به تاریخ بنگر، نگرشی ژرف و عبرت‌آمیز نه از سر غفلت و تقنّن، بنگر که پیشینیان، شاهان، قدرتمندان، ثروتمندان، زورمداران، و... دیگران که بسی از تو توانمندتر و مالدارتر بودند همه رفتند و تنها خرابه‌های کاخ‌هایشان برجای ماند. تندباد مرگ آنان را نیز از صفحه روزگار برانداخت و به ژرفای سیاه خاک بینداخت. آری، اینچنین به این ویرانه‌ها بنگر تا عبرت‌گیری و به خود آیی.

خداوند می‌فرماید: «آیا در زمین سیر نکرده‌اند تا بنگرند سرانجام کسانی که پیش از ایشان بودند چگونه بود؟ آنان از ایشان توانمندتر بودند و آثارشان در زمین بیشتر بود، اما خداوند آنها را به سبب گناهانشان گرفت و از جانب خدا نگاهدارنده‌ای برای ایشان نبود.»<sup>۲۲</sup> و فرمود: «آیا در زمین سیر نکرده‌اند تا ببینند

سرانجام کسانی که پیش از ایشان بودند چگونه بود؟ از ایشان بیشتر و توانمندتر بودند و آثارشان در زمین بیشتر بود، [اما] آنچه کسب می‌کردند بی‌نیازشان نساخت و سودی بدیشان نرسانید.»<sup>۲۳</sup>

و فرمود: «آیا در زمین سیر نکرده‌اند تا ببینند سرانجام کسانی که پیش از ایشان بودند چگونه بود؟ خداوند نابودشان ساخت، و کافران را همانند اینهاست.»<sup>۲۴</sup> امیرالمؤمنین (ع) فرمود: «برای شما در روزگاران گذشته عبرت است: کجایند عمالقه و فرزندان عمالقه؟ کجایند فراعنه و فرزندان فراعنه؟ کجایند مردمان شهرهای رتس؛ آنانکه پیامبران را کشتند، سنتهای پیامبران مرسل را خاموش ساختند، و سنتهای جباران را زنده کردند؟ کجایند آنانکه لشکرها به راه انداختند و هزاران را تاراندند، لشکرها کشیدند و شهرها بنا نهادند؟!...»<sup>۲۵</sup>

نیز فرمود: «کجایند کسری و قیصر، بُجّع و جُمَیر؟ کجایند شاهان و کسریان؟ کجایند بنو‌الاصغر و فراعنه؟ کجایند آنانکه دوردستهای دنیا را به تصرف درآوردند؟...»<sup>۲۶</sup>

و در خطبه‌ای فرمود: «بندگان خدا! بدانید که شما و دنیایی که درآید بر همان طریقی است که پیشینیان بودند، کسانی که عمرهاشان از شما طولانیتر و سرزمین‌هایشان آبادتر بود و آثارشان دورتر رفته بود: بانگ‌هایشان خاموش شده، بادهای غرور و نخوتشان آرام گرفته، جسدهایشان پوسیده، سرزمین‌هایشان تهی شده، و آثارشان از میان رفته است. کاخهای استوار و بالشهای نرم و فرشهای گسترده، به سنگهای مستحکم و آرامگاههایی چسبیده و لحددار مبدل شد؛ قبرهایی که پیشگاه‌هایشان با ویرانی بنا و بناهایشان با خاک استوار شده است. آن قبرها به هم نزدیکند، اما ساکنان آنها غریبند: در میان اهل محله‌ای که هراسانند و بی‌کارانی که [در واقع] سخت مشغول و گرفتارند، به سرزمین‌هایشان [قبرهاشان] انس نمی‌گیرند و با آنکه با یکدیگر همسایه‌اند و خانه‌هایشان به هم نزدیک است با یکدیگر پیوند و ارتباطی همچون پیوند و ارتباط همسایگان ندارند. چگونه میان‌شان دیداری باشد و حال آنکه پوسیدگی با سینّه خود خردشان ساخته و خاک و سنگ، ایشان را خورده است؟ گویی شما بدانجا که اینان شده‌اند شده‌اید، و آن خوابگاه شما را گروگان گرفته و آن امانتگاه شما را در بر گرفته است. پس چگونه خواهید بود اگر کارهای شما [در برزخ] پایان گیرد و قبرها مردگان خویش را برون اندازند: آنجا هر نفسی به [خیر و شر] آنچه از پیش فرستاده است آگاه می‌شود و به سوی خداوند که مولای به حق ایشان است بازگردانده می‌شوند، و آنچه افترا می‌بستند [و به جای خدا می‌پرستیدند] از ایشان گم می‌شود.»<sup>۲۷</sup>

و کوتاه سخن: «رفتن رفتگان برای گروه بازماندگان مایه بصیرت است.»<sup>۲۸</sup> و: «چگونه مرگ را از یاد می‌بری و حال آنکه آثارش تو را به یاد مرگ می‌اندازد؟»<sup>۲۹</sup>

پس از آن در مرگ و مراحل و اطوار آن بیندیش، و هراسهای آن را به یاد آر. بنگر که اگر در همین سرای

که سرآمد آن بیاید.<sup>۲۱</sup>  
و: «آنگاه که اجل خدایی بیاید به تأخیر نمی‌افتد - اگر می‌دانستید.»<sup>۲۲</sup>

و: «آیا ننگریستی به کسانی که برای حفظ خویش از مرگ از سرزمین خود بیرون شدند و هزاران نفر بودند، پس خداوند بدیشان گفت بمیرید...»<sup>۲۳</sup>

امیرالمؤمنین (ع) فرمود: «ای مردم، هرکس بدانچه در گریز خود از آن می‌گریزد بخواهد خورد. اجل، مسیر راندن نفس است و فرار از آن عین دریافتن آن است!»<sup>۲۴</sup> (زیرا در همان لحظه که می‌گریزی، زمانی بر تو گذشته است و در این گذشت زمان لحظه‌ای به زمان مرگ خویش نزدیکتر شده‌ای!)

نیز فرمود: «مرگ نسبت به شما از سایه تان همراهرتر و از خودتان صاحب اختیارتر است.»<sup>۲۵</sup>

و فرمود: «مرگ به پیشانیهای شما بسته شده است!»<sup>۲۶</sup>

و فرمود: «تو مرگی را از خود می‌رانی که گریزنده از آن نجات نمی‌یابد و ناگزیر او را در خواهد یافت.»<sup>۲۷</sup>

و فرمود: «وقتی تو پشت کرده می‌گریزی و مرگ از همان سو به سوی تو می‌آید چه زود به یکدیگر بر خواهید خورد!»<sup>۲۸</sup>

و فرمود: «چقدر زندگی به مرگ نزدیک است!»<sup>۲۹</sup>  
و از امام صادق (ع) پرسیدند [آیا درست است که] می‌گویند زمین در پیش روی ملک‌الموت چنان ظرف است که دست خود را هر جای آن که بخواهد دراز می‌کند؟ فرمود: «آری!»<sup>۳۰</sup>

\*

گذران نیز تو را به جایی هراس انگیز برانند که هیچ آشنایی با آن نداری و می دانی که در آنجا باید در حال تنهایی و بی کسی مراحل گوناگون و دشواری را پشت سر بگذاری، چگونه به هراس می افتی و در اضطراب و دلهره روزگار می گذرانی؟ مرگ نیز از این جهت بدانجا شبیه است، گرچه ناشناختگی مرگ و هراسهای آن به هیچ روی با چنین هراسهایی همسنگ نیست. پس هر اندازه که معرفت راه می برد در آن عوالم بیندیش، و اگر نقصان معرفت داری از راه خاص آن، نقصان را به کمال میزد ساز، که این تفکرات از آن دست اندیشیدنهایی است که از عبادت یک سال برتر است. شاید اگر ساعتی در گونه های عذاب کافران و مجرمان و گونه های شادمانی و نعمت مؤمنان و بهشتیان بیندیشی، به خود آیی و از غفلت به در شوی و در صف عارفان در آیی.

تفکر در مرگ را البته مراحل دیگر و مراتب عالیتری نیز هست، که مع الاسف نه نویسنده توان درک و تبیین آنها را دارد و نه اختصار این مقالت آنها را بر می تابد. تو خود اگر اهل آئی بدان بپرداز....

### ۳

هان! این همه را بیهوده برای تو نسرودم. این حقایق را برخوانم تا شاید به خود آیی، از خواب غفلت برخیزی، بر بام معرفت برجی، و خویشتن را از میان غافلان بیرون کنی. آنان که خداوند چنین توصیفشان کرده است: «ایشان را دلهایی است که با آن فهم نمی کنند و چشمهایی است که با آن نمی بینند و گوشهایی است که با آن نمی شنوند. اینان همچون چهارپایانند، بلکه گمراهتر. اینان همان غافلانند.»<sup>۴۱</sup>

زینهار از غفلت! که چه بسا انتقام الهی را در پی آورد. بنگر که خداوند درباره فرعونیان چه می فرماید: «ما از ایشان انتقام گرفتیم و در دریا غرقه شان ساختیم، بدان سبب که نشانه های ما را تکذیب کردند و از آنها غافل بودند...»<sup>۴۲</sup>

امیرالمؤمنین (ع) فرمود: «در شگفتم از غافل، با اینکه مرگ به شتاب در طلب اوست!»<sup>۴۳</sup>

امام صادق (ع) به یکی از اصحاب خود فرمود: «ای ابا صالح، آنگاه که جنازه ای بر دوش گرفتی چنان باش که گویی تو را بر سردست می برند. و گویی تو بازگشت به دنیا را درخواست کرده ای و چنان شده است، پس بنگر چگونه کار خود از سر می گیری.» آنگاه فرمود: «شگفتا از گروهی که پیشینیان شان از پسینیان محبوس مانده اند، آنگاه بانگ رحیل میان شان برآمده است و ایشان سرگرم بازی اند!»<sup>۴۴</sup>

امیرالمؤمنین (ع) در پی جنازه ای می رفت. شنید که مردی می خندد. فرمود: «گویی مرگ را در دنیا بر غیر ما نوشته اند، گویی این حقیقت را بر غیر ما حتم کرده اند، و انگار این مردگانی که می بینیم مسافرانی هستند که بزودی به سوی ما باز خواهند گشت! ایشان را در قبرها شان جای می دهیم و آنگاه میراث شان را می خوریم چنانکه گویی پس از ایشان جاودانه ایم! پند هر زن و مرد مرده را فراموش کرده ایم و هدف تیر هر آفت و زبانی شده ایم.»<sup>۴۵</sup>

« زینهار از غفلت! که چه بسا انتقام الهی را در پی آورد. بنگر که خداوند درباره فرعونیان چه می فرماید: «ما از ایشان انتقام گرفتیم و در دریا غرقه شان ساختیم، بدان سبب که نشانه های ما را تکذیب کردند و از آنها غافل بودند...»

« و از حسن بن علی (ع) پرسیدند: مرگ که مردمان نسبت بدان جاهلند چیست؟ فرمود: «بزرگترین شادی است که بر مؤمنان وارد می شود چرا که از سرای سختی به نعمت جاودانه منتقل شده اند، و بزرگترین نومیدی و هلاکت است که بر کافران وارد می شود چرا که از بهشتشان به آتشی پایان ناپذیر انتقال یافته اند.»

اکنون اگر از این گردنه سخت گذر کرده ای و می پنداری که از غفلت رسته ای و از غافلان نیستی، پس چرا چونان ایشان روزگار به خنده و شوخی می گذرانی؟ گویی ندانسته ای که شادمانی و خنده زیاد دل را می میراند و ریشه غفلت را در دل می دواند. شگفتا! چگونه می شود صاحب دلی به مرگ بیندیشد و آنگاه دهانش به قهقهه باز شود؟ اگر از عوالم پس از مرگ آگاهی و به برزخ و قیامت و محشر و صراط و بهشت و دوزخ ایمان داری و سختیهای توانفرسای گذر از این گردنه ها را می دانی، چگونه از ته دل می خندی؟ امام رضا (ع) فرمود: «هرکه به مرگ یقین کرده است دنداننش را گاه خنده کس ندیده است.»<sup>۴۶</sup>

خداوند هنگام نقل داستان قارون، از قول نیکان قوم، شادمانی زیاد را نکوهش می کند و می فرماید: «... آنگاه که قومش بدو گفتند شادمانی مکن، همانا خدا بسیار شادمانان را دوست ندارد...»<sup>۴۷</sup>

و سبب عذاب تکذیب کنندگان مشرک را چنین برمی شمرد: «آن بدان سبب است که در زمین، به ناحق شادمانی می کردید و به واسطه آن است که تکثر می ورزیدید.»<sup>۴۸</sup>

پیامبر اکرم (ص) فرموده است: «اگر آنچه را می دانستم می دانستید، بسیار می گریستید و اندک می خندیدید.»<sup>۴۹</sup>

آری، مؤمن می خندد، اما بجا و به اندازه؛ و خنده او تبسم است نه قهقهه. روایت شده است که خنده پیامبر (ص) جز تبسم نبود. خداوند نیز آنگاه که داستان سلیمان و مورچگان را باز می گوید می فرماید: «از سر

« پروردگارا، ای آفریننده مرگ و زندگی، ما را در زندگانی دنیا با پیروی از مقدسترین موجودات جهان آفرینش - محمد بن عبدالله (ص) و عترتش - گرمی داشتی و بدینان به سوی خویش ره نمودی؛ پس هراسهای گذر از اطوار دهشتبار مرگ را نیز بدانان بر ما آسان ساز، و در دیگر سرای ما را با شفاعت ایشان از دوزخی که خود برای خویش برافروخته ایم برهان، و در بهشت لقای خویش جایی ده؛ که تویی بخشایشگر مهربان.»

خنده به سخن آن مورچه، تبسم کرد، یعنی خنده سلیمان نیز تبسم بود!

### ۴

اکنون بیا و خویشتن را برای مرگ آماده ساز، و برای این سفر گریزناپذیر و پر خطر مهیا شو. توشه ای بگیر، تا اگر ناگاه پیک مرگ در رسید انبان تهی نباشی و افسوس نخوری که چرا زودتر چیزی برای خود فراهم نکردی و پیشاپیش روانه نساختی.

امیرالمؤمنین (ع) فرمود: «بار سفر بگیری که شما را به سرعت می برند، و برای مرگ آماده شوید که بر شما سایه افکنده است.»<sup>۵۰</sup>

نیز فرمود: «واگذارنده آمادگی برای مرگ و غنیمت شمردن مهلتها، از هجوم ناگهانی اجل غفلت است.»<sup>۵۱</sup>

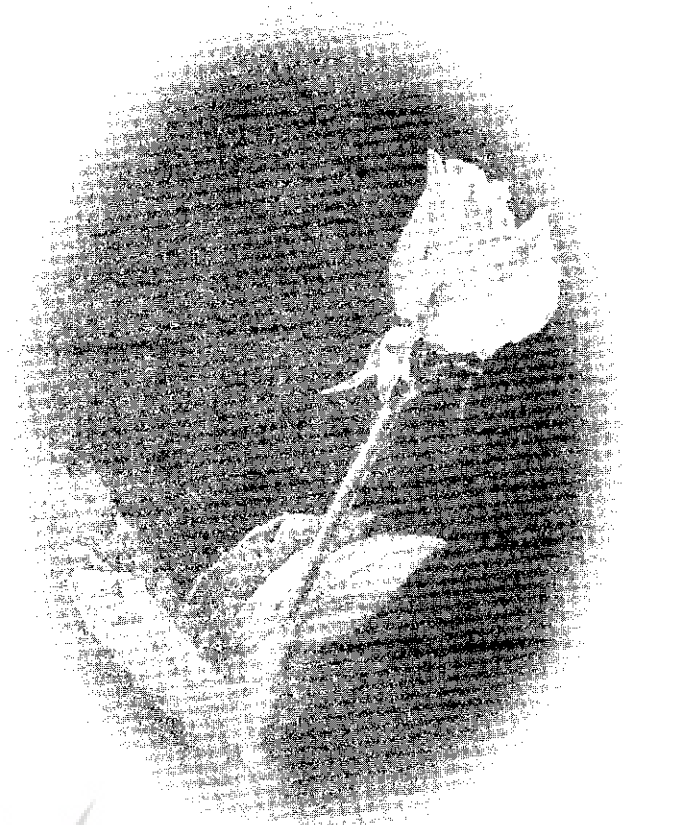
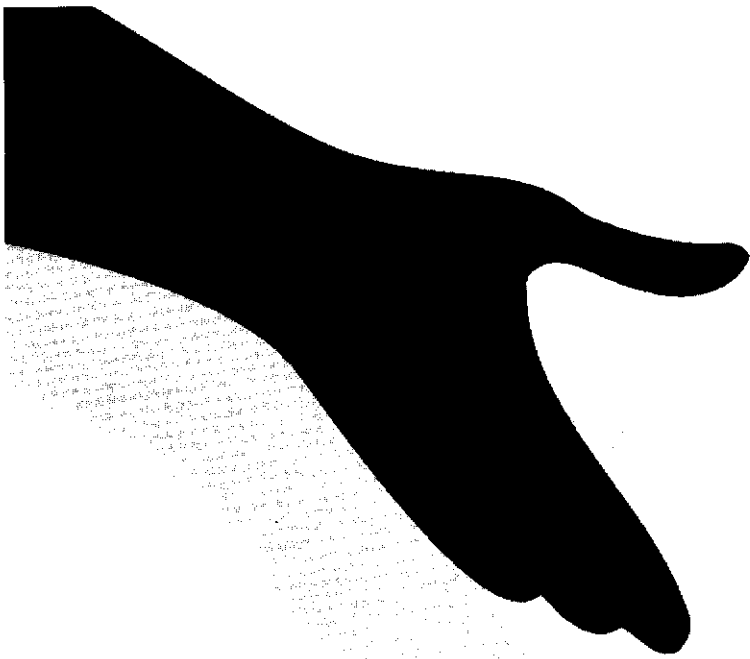
و فرمود: «در شگفتم از کسی که می بیند هر روز از جان و عمرش می کاهند، اما برای مرگ آماده نمی شود!»<sup>۵۲</sup>

و فرمود: «از اندکی توشه حذر کن، و برای سفر خویش بسیار آماده باش.»<sup>۵۳</sup>

و فرمود: «هرکه دوری سفر را به یاد آورد، مهیا شود.»<sup>۵۴</sup>

و فرمود: «هرکه روزگار را بشناسد، از آماده شدن غفلت نورزد.»<sup>۵۵</sup>

و در خطبه ای فرمود: «خدای رحمتتان کناد! به سوی منازلتان که دستور دارید آبادانش سازید و بدان ترغیب شده و به سوی فراخوانده شده اید از یکدیگر پیشی بگیرید، و با صبر بر طاعت خداوند و دوری از معصیت حضرت بطلبید که خداوند نعمتهای خویش



## ◀ آب حیات، مرگ است؛ که جاودانگی می‌بخشد! پس بیهوده میندار و خیره مکوش که جاودان بمانی، که پیک مرگ به زودی درخواهد رسید و تو را با خود به ابدیت خواهد برد.

را بر شما تمام کند، چرا که فردا به امروز نزدیک است. چه زود می‌گذرند ساعتها در روز، روزها در ماه، ماهها در سال، و سالها در عمر! <sup>۵۷</sup>»

و فرمود: «مردمان! دنیا سرای گذر است و آخرت سرای ماندن. پس، از گذرگاهتان برای قرارگاهتان توشه بگیرید، و پرده‌های خویش را نزد آنکه نهانهای شما را می‌داند مدیریت، و دلها تان را از دنیا بیرون کنید پیش از آنکه بدنهایتان از آن برون رود. چه، در آن در معرض آزمایش بوده‌اید و برای غیر آن آفریده شده‌اید. وقتی کسی می‌میرد مردمان می‌گویند چه برجای گذاشت، و فرشتگان می‌گویند چه پیش فرستاد. خدای پدران تان را بیامرزد! برخی از اموالتان را پیش فرستید که برایتان قرض باشد، و همه را در پس خود بر جای مگذارید که به زیانتان به ارث رود.» <sup>۵۸</sup>

و فرمود: «باید عمل کننده شما در ایام مهلتش پیش از فرا رسیدن اجلش و به هنگام فراغتش قبل از گاه اشتغال و گرفتاری‌اش و در زمانی که راه نفس کشیدنش باز است پیش از آنکه بند آید عمل کند. و باید برای خودش و استواری قدمش [بر صراط، توشه‌ای] آماده سازد، و از سرای کوچش برای سرای اقامتش توشه بگیرد.» <sup>۵۹</sup>

و آن حضرت یاران خویش را بسیار با این سخنان

ندا می‌داد که: «وسائل سفر بگیرید خدایان رحمت کناد! که بانگ رحیل در میان شما در داده شده است. ماندن در دنیا را کم پندارید و با توشه شایسته‌ای که در دسترس دارید به سوی خدا بازگردید، چرا که در جلو شما گردنه‌ای ناهموار و منزلهایی دهشتبار و هولناک است که از وارد شدن بر آنها و توقف در آنها گزیری نیست. و بدانید که نگرینتهای مرگ با گوشه چشم به جانب شما نزدیک است، و گویی در چنگالهای آن که در شما فرو برده است گرفتارید... پس علائق دنیا را بفرید و با توشه تقوی پشتوانه بگیرید.» <sup>۶۰</sup>

و فرمود: «عمل کنید در حالی که در فراخی زندگانی هستید و نامه اعمال گشوده و توبه گسترده است، و در حالی که آنکه [به خداوند] پشت کرده است [به سوی هدایت و رحمت] دعوت می‌شود و بدکار را امید می‌دهند، پیش از آنکه چراغ عمل خاموش شود و مهلتها پایان گیرد و مدت به سر آید و باب توبه بسته شود و ملائکه بالا روند.» <sup>۶۱</sup>

و در وصیتی به پسرش حسن (ع) نوشت: «بدان که در پیش روی تو گردنه‌ای ناهموار و بس دشوار است که در آن سبکبار از گرانبار خرسندتر و کندرفتار از شتابنده درمانده‌تر و بدحالت‌تر است، و فرود تو بدان ناگزیر یا بر بهشت یا بر آتش است. پس پیش از فرود آمدن برای خود [چیزی] پیش فرست و پیش از وارد شدن منزل را مهیا ساز، چرا که پس از مرگ نه خشنودکننده‌ای خواهد بود و نه بازگشتی به دنیا.» <sup>۶۲</sup>

آری، هرکه از پیش توشه‌ای به سرمنزل خویش روانه نکرده باشد در بیابان بی‌انتهای ابدیت گمگشته و حیران خواهد شد و سرانجام، خدای ناخواسته، به دوزخ درخواهد افتاد...

۵

چنین میندار که مرگ امری دهشتبار است و آمادگی برای آن تنها بدین جهت است که به هراسهای آن گرفتار نیایی. نه! مرگ زیباییایی نیز دارد. مرگ برای مؤمن لذتبخش است، چرا که او را از زندان دنیا می‌رهاند و به جاودانگی می‌پیوندد. او را از تخته بند تن می‌گسلد و به ملکوت می‌رساند. مرگ، آغاز آرامش مؤمن است. این کافر است که مرگش سرآغاز بدبختی جاودانه و شروع عذابهای دردناک است.

از امام صادق (ع) خواستند تا مرگ را توصیف کند. فرمود: «مرگ برای مؤمن همچون خوشبوترین نسیمی است که می‌بوید و از خوشبویی آن به خواب می‌رود و در پی آن تمامی سختیها و ناراحتیها از او جدا می‌شود. و برای کافر همچون گزیدن افعیها و نیش عقربها یا سخت‌تر از آن است.» گفتند: گروهی می‌گویند مرگ از بریده شدن با آزه‌ها و تکه‌تکه شدن با قیچیها و کوفته شدن با سنگها و گرداندن سنگهای آسیا در حدقه چشمها سخت‌تر است. فرمود: «اینچنین است. این بر برخی کافران و فاجران است...» گفتند: پس چرا می‌بینیم از یک سو جان دادن کافری آسان است و در حالی که تعریف می‌کند و می‌خندد و سخن می‌گوید فروغ زندگی‌اش خاموش می‌شود و در میان مؤمنان نیز کسانی اینچنینند، و از سوی دیگر در میان مؤمنان و کافران کسانی‌اند که به هنگام سكرات مرگ این سختیها را می‌کشند؟ فرمود: «آن راحتی که در آن حالت برای مؤمن است ثواب عاجل اوست و شدتی که دارد پاک کردن او از گناهان است تا اینکه پاک و نظیف و مستحق ثواب جاودانی و بدون هیچ مانعی برای رسیدن به آن به آخرت وارد شود؛ و آن سهولتی که در آن حالت بر

کافر است برای این است که پادشاه نیکبهاش در دنیا را کاملاً دریافت کند تا به آخرت وارد شود در حالی که چیزی جز آنچه موجب عقاب است نداشته باشد، و آن شدتی که در آن حالت دارد ابتدای عقاب خداوند نسبت به اوست پس از پایان گرفتن حسناش. این بدان جهت است که خداوند عادل است و ستم روا نمی‌دارد.<sup>۶۳</sup> از امام باقر (ع) پرسیدند: مرگ چیست؟ فرمود: «همان خوابی است که هر شب به سراغ شما می‌آید، جز اینکه زمان آن طولانی است و شخص جز در قیامت از آن بیدار نمی‌شود. اکنون آنکه در خواب خود گونه‌های مختلف و بی‌حد و اندازه شادمانی و گونه‌های مختلف و بی‌حد و اندازه ترس را می‌بیند چگونه حالت شادمانی و ترس بدو دست می‌دهد؟ این همان مرگ است. پس برای آن آماده شوید.»<sup>۶۴</sup>

به امیرالمؤمنین (ع) گفتند: مرگ را برای ما توصیف کن. فرمود: «نزد شخص آگاه آمدید! مرگ، یکی از این سه امر است که بر شخص وارد می‌شود: یا مژده به نعمت ابدی است، یا خبر از عذاب ابدی است، یا اندوهگین و هراسان ساختن و امری مبهم است که شخص نمی‌داند از کدامیک از این گروه‌هاست. آنکه ولایت ما دارد و مطیع امر ماست، اوست که به نعمت ابدی بشارت داده می‌شود. آنکه دشمن ما و مخالف ماست، اوست که به عذاب ابدی بشارت داده می‌شود. و آنکه امرش مبهم است و نمی‌داند حالش چیست، آن مؤمنی است که بر نفس خود اسراف روا داشته و نمی‌داند حالش به چه خواهد انجامید و خبر به گونه مبهم و ترس‌آور بدو می‌رسد. اما خدای عزوجل هرگز او را با دشمنان ما یکسان قرار نخواهد داد و با شفاعت ما از آتش برونش خواهد آورد. پس عمل کنید، اطاعت کنید، [به آرزوی این شفاعت] تکیه نکنید، و عقوبت خدای عزوجل را کوچک مشمرید؛ چرا که برخی از این مؤمنان مسرف کسانی‌اند که شفاعت ما جز پس از عذاب سه‌هزار سال بدانان نمی‌رسد.»<sup>۶۵</sup>

و از حسن بن علی (ع) پرسیدند: مرگ که مردمان نسبت بدان جاهلند چیست؟ فرمود: «بزرگترین شادی است که بر مؤمنان وارد می‌شود چرا که از سرای سختی به نعمت جاودانه منتقل شده‌اند، و بزرگترین نومیدی و هلاکت است که بر کافران وارد می‌شود چرا که از بهشتشان به آتشی پایان‌ناپذیر انتقال یافته‌اند.»<sup>۶۶</sup> و از امام صادق (ع) روایت شده است که فرمود: «به خدا قسم تنها از شما [شیعیان] پذیرفته می‌شود، و به خدا قسم تنها شما آمرزیده می‌شوید. همانا میان یکی از شما و اینکه دیگران بدو غبطه برند و شادمانی و روشنی چشم ببیند چیزی جز این نیست که جانش بدینجا رسد - و با دست مبارکش به خلق خود اشاره فرمود.»<sup>۶۷</sup>

سدیر صیرفی می‌گوید: به امام صادق (ع) عرض کردم: فدایت شوم یابن رسول الله، آیا به مؤمن در هنگام قبض روحش ناخوشی می‌رسد؟ فرمود: «نه به خدا قسم! وقتی فرشته مرگ برای قبض روح او می‌آید مؤمن می‌هراسد. فرشته مرگ بدو می‌گوید: ای ولی خدا، مه‌راس که قسم به آنکه محمد (ص) را برانگیخت من از پدر مهربان اگر نزد تو حاضر باشد مهربانتر و

نیکوکارترم. چشمانت را باز کن و بنگر: در این هنگام رسول خدا (ص)، امیرالمؤمنین، فاطمه، امام حسن، امام حسین و دیگر امامان (ع) برایش متمثل می‌یابند و بدو گفته می‌شود که این رسول خداست، و امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین و امامان (ع) رفیقان توادند. مؤمن چشمانش را می‌گشاید و می‌نگرد. آنگاه از جانب پروردگار عزیز منادی روح او را ندا می‌دهد و می‌گوید: ای نفس اطمینان یافته به محمد و اهل بیت او، به سوی پروردگارت بازگرد در حالی که راضی به ولایت و مرضی به ثواب هستی، پس در میان بندگان من - یعنی محمد و اهل بیتش - داخل شو، و در بهشتم اندر آئی. بدینسان هیچ چیز نزد او محبوبتر از بیرون شدن روحش و ملحق شدن به آن منادی نیست.»<sup>۶۸</sup>

و از امام صادق (ع) روایت شده است که: «وقتی [محتضر] دیگر نمی‌تواند سخن بگوید، پیامبر خدا (ص) و هرکه خدا بخواهد [یعنی امیرالمؤمنین (ع)] که از سر تقیته در این روایت به نام ایشان تصریح نشده است] نزد او می‌آیند. رسول خدا (ص) سمت راست او و آن دیگری سمت چپ او می‌نشینند. رسول خدا (ص) بدو می‌گوید: آنچه بدان امید داشتی در پیش روی توست، و آنچه از آن بیم داشتی اکنون از آن ایمنی. آنگاه درمی‌سوی بهشت برای او می‌گشاید و می‌گوید: این جایگاه تو در بهشت است، اگر بخواهی تو را به دنیا باز می‌گردانیم و در آن طلا و نقره خواهی داشت. او می‌گوید: اکنون نیازی به دنیا ندارم...»<sup>۶۹</sup>

با آنکه دیدی مرگ زیبا نیز هست، اما مردمان را می‌بینی که از مرگ می‌هراسند و حتی از شنیدن نام آن نیز روگردانند! این نیست مگر بدان سبب که دل به دنیا سپرده‌اند و آن را بهشت برین می‌انگارند و مرگ را فنا و نابودی می‌پندارند، یا دور شدن از مال و منال و زن و فرزندان خویش را نمی‌پسندند، و یا نه این است و نه آن، بلکه چون خود را برای مرگ آماده نساخته‌اند و بیشتر توشه‌ای فراهم نیاورده‌اند مرگ را نمی‌خواهند. این هر سه پنهان، غلط و نارواست. آن اولی ناشی از اعتقاد نادرست و ناشناختن مرگ و تهذیب نکردن نفس از رذائل است. پیش از این گفتیم که دنیا محل گذر است و لذتهاش هم با اندوه و ناراحتی همراه است، و مرگ نیز فنا و نابودی نیست بلکه سراغاز یک زندگی جدید و تولدی دوباره در عالمی بس گسترده‌تر از این عالم مادی است. این گریزنده از مرگ، اگر بیندیشد و عقاید نادرست خویش اصلاح کند، و چندی به تهذیب نفس پردازد و دل خویش از رذائل و حب دنیا پاک سازد، دیگر هراس از مرگ را در خود نخواهد یافت.

آن دومی نیز ناشی از لختی نیندیشیدن است. دانستی که این دنیا جای ماندن نیست و سرانجام، دیر یا زود، بایستی بار بریندی و از آن بروی و مال و منال را بر جای نمی‌ماند. آن نزدیکانت نیز رفتنی‌اند، و این پندار خام که می‌توانید همواره در کنار یکدیگر زندگی به خوشی بگذرانید رویای کودکانه‌ای بیش نیست. پس سودای آنچه را ناشدنی است در سر مهروران و آنچه را محال است مخواه. بجای آن اندیشه‌ها را اصلاح کن و

مال خود را پیش از آنکه بروی به گونه‌ای صحیح انفاق کن و برای پس از مرگت پیش فرست. آن سومی نیز ناشی از کژپویی است. اگر به راستی بدین جهت از مرگ می‌هراسی، چاره بیندیش و توشه بیندوز و خود را برای مرگ آماده ساز. توبه کن و همه شرایط توبه را به جای آر و پاک شو تا به آسودگی به استقبال مرگ بروی. هراس از مرگ چاره کار نیست و گرهی از کار بسته تو نمی‌گشاید.

به امام جواد (ع) گفتند: چرا این مسلمانان مرگ را ناخوش می‌دارند؟ فرمود: «زیرا نسبت بدان جاهلند، بدین سبب آن را ناخوش می‌دارند. اگر آن را می‌شناختند و از اولیای خدای عزوجل بودند آن را دوست می‌داشتند و می‌دانستند که آخرت برای ایشان بهتر از دنیاست.» آنگاه فرمود: «ابوعبدالله! چرا کودک و دیوانه از خوردن دوا که بدنشان را می‌پالاید و بیماری را از آن می‌برد سرباز می‌زنند؟» گفت: چون سود دوا را نمی‌دانند. فرمود: «قسم به آنکه محقق را به حق به پیامبری برانگیخت مرگ برای آنکه به گونه‌ای شایسته برای آن آماده شده است از این دوا برای این بیمار سودمندتر است. هان! اگر اینان آن نعمتها را که مرگ بدان می‌انجامد می‌دانستند سخت بیشتر از دوايي که عاقل دوراندیش برای دور ساختن بیماری و به دست آوردن سلامتی می‌طلبد مرگ را می‌طلبیدند و دوست می‌داشتند.»<sup>۷۰</sup>

به عکس آن سه گروه، اولیای خدا نه تنها از مرگ بیم ندارند بلکه بدان عشق می‌ورزند و سخت مشتاق آنند. خداوند در قرآن یکی از نشانه‌های ولی الله بودن را «تمتای مرگ» برمی‌شمرد و خطاب به یهودیان که به ناروا خود را از اولیای الهی می‌دانستند می‌فرماید: «بگو ای یهودیان! اگر می‌پندارید که اولیای خدایید تمتای مرگ کنید اگر راست می‌گوئید...»<sup>۷۱</sup>

در تفسیر قمی نیز آمده است: «در تورات نوشته شده که اولیاءالله تمتای مرگ دارند.» از همین اشتیاق است که امیرالمؤمنین (ع) چنین می‌گوید: «به خدا قسم پسر ابوطالب به مرگ مانوستر است از کودک به پستان مادر.» و می‌گوید: «چه چیز تنقی‌ترین شما را باز می‌دارد از اینکه بیاید و مرا بکشند؟» و می‌فرماید: «چه چیز شقی‌ترین این امت [باز می‌دارد از اینکه محاسن مرا به خون سر خضاب کند؟»<sup>۷۲</sup>

امام سجّاد (ع) می‌فرماید: «آنگاه که کار بر حسین بن علی بن ابی‌طالب (ع) سخت شد، همراهانش بدو نگرستند و حال او را بر خلاف خود یافتند. زیرا هرگاه کار سخت می‌شد رنگ آنان دگرگون می‌شد، بندهای تنشان به لرزه می‌افتاد، و دلهاشان می‌لرزید؛ در حالی که حسین (ع) و برخی از یاران نزدیکش رنگهاشان برافروخته می‌شد و اعضاهاشان آرام می‌گرفت و جانهاشان آرامش می‌یافت! به یکدیگر گفتند: بنگرید، از مرگ نمی‌هراسد! حسین (ع) بدیشان فرمود: صبر کنید بزرگزادگان! مرگ جز پلی نیست که شما را از سختیها و دشواریها به بهشتیهای گسترده و نعمتهای دائمی عبور می‌دهد؛ اکنون کدامیک از شما ناخوش می‌دارد که از زندان به قصر منتقل شود؟ و مرگ

« پس از آن در مرگ و مراحل و اطوار آن بیندیش، و هراسهای آن را به یاد آر. بنگر که اگر در همین سرای گذرا نیز تو را به جایی هراس‌انگیز برانند که هیچ آشنایی با آن نداری و می‌دانی که در آنجا باید در حال تنهایی و بیکیسی مراحل گوناگون و دشواری را پشت سر بگذاری، چگونه به هراس می‌افتی و در اضطراب و دلهره روزگار می‌گذرانی؟ مرگ نیز از این جهت بدانجا شبیه است، گرچه ناشناختگی مرگ و هراسهای آن به هیچ روی با چنین هراسهایی همسنگ نیست.

« و به هوش باش که شیطان تو را نفریبا این شادمانیهای هنگام مرگ تنها از آن کسانی است که پیش از فرارسیدن آن به یادش بوده‌اند و بدان می‌اندیشیده‌اند و خود را برای آن آماده می‌ساخته‌اند. اما آن کسان که چنین نیستند بلکه در لذایذ دنیایی غرق‌اند و از دین تنها اسمی دارند (آن هم تنها بدین جهت که دل خویش را بدان آسوده سازند) و هیچ برای زندگانی جاوید خویش مهیا نشده‌اند، مرگ را به گونه‌ای دیگر خواهند دید.

ندیده‌ای که کمالاتر از من مرده باشد؟ گفت: چرا! آنگاه به مادر یحیی گفت: روپوشی از مو و کلاهی از پشم بیاف، و او چنان کرد. یحیی روپوش را بر بدن خویش پوشانید و کلاه را بر سر خود گذارد. آنگاه به بیت المقدس در آمد و همراه با احبار شروع به عبادت خدا کرد تا آنکه روپوش، گوشت بدنش را خورد. روزی به بدن خویش که لاغر شده بود نگریست و گریست. خداوند بدو وحی کرد: آیا به این مقدار از جسمت که لاغر شده است می‌گریی؟ به عزت و جلالم قسم که اگر یک بار بر آتش سر می‌کشیدی روپوش آهنین می‌پوشیدی، بافتنی که جای خود دارد. یحیی گریست، تا آنکه اشک گوشت گونه‌هایش را خورد و دندانهای پسینش آشکار شد. این خبر به مادرش رسید و او به نزد یحیی آمد. زکریا نیز بدان سوی شتافت. احبار و راهبان نزد زکریا گرد آمدند و گفتند که گوشت گونه‌های یحیی رفته است. زکریا گفت: متوجه آن نشده‌ام. آنگاه گفت: فرزندم، چه چیز تو را بدین کار می‌خواند؟ من از پروردگار درخواست کردم تو را به من ببخشد تا چشمم به تو روشن شود! گفت: پدرجان، تو خود مرا بدین کار امر کردی! گفت: پسر، چه هنگام؟ گفت: آیا تو نگفتی که میان بهشت و جهنم گردنه‌ای است که جز بسیار گریندگان از خشیت خدا از آن نمی‌گذرند؟ گفت: آری! پس جدیت کن و سخت بکوش که کار تو غیر از کار من است. یحیی ایستاد و روپوش خود را تکانید. مادرش او را گرفت و گفت: آیا اجازه می‌دهی دو تکه نمد برایت بگیرم که دندانهایت را ببوشاند و اشکهایت را خشک کند؟ گفت: هر طور که می‌خواهی. مادرش دو تکه نمد برای او برگرفت که دندانهایش را می‌پوشانید و اشکهایش را خشک می‌کرد. یحیی آن قدر گریست که آن دو تکه نمد از اشک چشمانش خیس شدند. آنگاه آستینهایش را بالا زد و آن دو را گرفته فشرد، و اشکها از میان انگشتانش فرو می‌ریخت. زکریا به پسرش و اشکهای چشمان او نگریست، سر به آسمان برداشت و گفت: بارخدا، این پسر من است و این اشک چشمان اوست و تو مهربانترین مهربانانی... زکریا هرگاه که می‌خواست بنی اسرائیل را موعظه کند به راست و چپ می‌نگریست، اگر یحیی را می‌دید از بهشت و جهنم یادی نمی‌کرد. روزی نشسته بود و مردمان را موعظه می‌کرد. یحیی در حالی که سر خویش را در عبا پیچیده بود وارد شد و در میان مردمان نشست. زکریا به راست و چپ نگریست و یحیی را ندید، پس شروع کرد و گفت: محبوبم جبرئیل از خدای تبارک و تعالی برای من حدیث کرد که در جهنم کوهی است که بدان «سکران» [مدهوش] گفته می‌شود، در پای آن کوه سرزمینی است که بدان «غضبان» می‌گویند یعنی خشمگین به سبب خشم خدای رحمان، تبارک و تعالی، در آن وادی چاهی است که عمق آن یکصد سال راه است، در آن چاه تابوتهایی از آتش است، در آن تابوتها صندوقهایی از آتش است و لباسهایی از آتش و زنجیرهایی از آتش و غلهایی از آتش. یحیی سر برداشت و گفت: وای از غفلت از سکران! آنگاه پریشان حال سر به بیابان گذاشت. زکریا (ع) از جای خود برخاست و نزد مادر یحیی رفت و بدو گفت: برخیز و یحیی را بجوی که می‌ترسم او را زنده نیابی.

برای دشمنان شما جز همانند آن کس که از قصر به زندان و شکنجه منتقل می‌شود، پدرم برای من از رسول خدا (ص) نقل کرد که دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است، و مرگ پل آنان به بهشتهاشان و پل اینان به دوزخشان است. نه دروغ گفتم و نه به من دروغ گفته‌اند.<sup>۷۶</sup>

عمر بن یزید می‌گوید: به امام صادق (ع) گفتم: شنیدم که می‌فرمودید همه شیعیان ما، هر که باشند، در بهشتند. فرمود: «به تو راست گفتم، به خدا قسم همه‌شان در بهشتند.» گفتم: فدایت شوم! گناهان، کبیره و بسیارند! فرمود: «در قیامت همه‌تان با شفاعت پیامبر مطاع یا وصی پیامبر در بهشتید، اما به خدا قسم از برزخ بر شما می‌ترسم.» گفتم: برزخ چیست؟ فرمود: «قبر، از هنگام مرگ تا روز قیامت.»<sup>۷۷</sup>

و از امام صادق (ع) روایت شده است که فرمود: «عیسی بن مریم به سوی قبر یحیی بن زکریا (ع) آمد - و از خداوند خواسته بود که او را برایش زنده سازد. عیسی (ع) او را خواند. یحیی پاسخ داد، از قبر بیرون آمد، و گفت: از من چه می‌خواهی؟ گفت: می‌خواهم همانگونه که در دنیا بودی اکنون مونس و همدم باشی. گفت: عیسی! گرمی مرگ هنوز از من آرام نگرفته است، تو می‌خواهی مرا به دنیا بازگردانی و حرارت مرگ را دوباره به من بچشانی؟ عیسی (ع) او را وا گذاشت و یحیی به قبر خویش بازگشت.»<sup>۷۸</sup>

می‌دانی یحیی بن زکریا (ع) کیست که چنین سخن می‌گوید؟ به سخن پیامبر اکرم (ص) گوش فراده تا قدری از حالات یحیی برگزیده را دریابی.

از پیامبر اکرم (ص) روایت شده است که فرمود: «یحیی به بیت المقدس آمد و به احبار سختکوش که روپوشهایی مویین و کلاههایی پشمین برخوردار داشتند و گریبانهای خود را دریده، زنجیرها از آن گذرانیده، و به ستونهای مسجد بسته بودند نگریست. چون آنها را دید نزد مادرش آمد و گفت: مادرجان، روپوش و کلاهی از پشم برایم بیاف تا به بیت المقدس درآیم و همراه احبار و راهبان خدای را عبادت کنم. مادرش گفت: باشد تا پیامبر خدا بیاید و در این باره با او مشورت کنم. چون زکریا (ع) به منزل درآمد سخن یحیی را بدو بازگفت. زکریا گفت: پسرکم! چه چیز تو را بدین کار می‌خواند با اینکه کودکی کمسال هستی؟ گفت: پدرجان، آیا

۷  
اکنون که برخی از زیباییهای مرگ را برایت برشمردم که صفت پسندیده رجا را در تو برانگیخت، برخی از سختیهای مرگ را نیز بازگویم تا صفت پسندیده خوف را نیز در تو برانگیزد و بدینسان در حد اعتدال بمانی (چرا که نور خوف و رجا در دل مؤمن به یک اندازه است، اگر آن دو را با یکدیگر بسنجند هیچیک بر دیگری ترجیح نمی‌یابد).<sup>۷۷</sup>

و به هوش باش که شیطان تو را نفریبا این شادمانیهای هنگام مرگ تنها از آن کسانی است که پیش از فرارسیدن آن به یادش بوده‌اند و بدان می‌اندیشیده‌اند و خود را برای آن آماده می‌ساخته‌اند. اما آن کسان که چنین نیستند بلکه در لذایذ دنیایی غرق‌اند و از دین تنها اسمی دارند (آن هم تنها بدین جهت که دل خویش را بدان آسوده سازند) و هیچ برای زندگانی جاوید خویش مهیا نشده‌اند، مرگ را به گونه‌ای دیگر خواهند دید.

امیرالمؤمنین (ع) فرمود: «مرگ را گردآبایی است هولناکتر از آن که به وصف آید یا بر افق عقول اهل دنیا راست آید.»<sup>۷۸</sup>

و امام صادق (ع) فرمود: «آنگاه که مرده دفن شود دو فرشته - منکر و نکیر - به سوی او خواهند آمد. بانگهایشان همچون رعد غرآن و چشمهایشان چونان آذرخش چشمزباست... و از مرده می‌پرسند: پروردگارت کیست؟...»<sup>۷۹</sup>

مادر برخاست و به جستجوی او بیرون رفت تا آنکه به جوانانی از بنی اسرائیل رسید. آنان برخاستند و گفتند: مادر یحیی! کجا می خواهی بروی؟ گفت: می خواهم فرزندانم را بجویم؛ چه در حضور او یاد شده و او پریشان حال سر به بیابان گذاشته است. آنگاه به همراه آن جوانان به راه افتاد تا آنکه به چوپانی رسید. بدو گفت: ای چوپان، آیا جوانی چنین و چنان دیده‌ای؟ گفت: نکند یحیی بن زکریا را می خواهی؟ گفت: آری. گفت: من هم اکنون او را در فلان گردنه پشت سر گذاردم در حالی که پاهایش را در آب رها کرده، چشمانش را به آسمان دوخته بود و می گفت: مولای من، به عزت و جلالت قسم که نوشیدنی خنک نخواهم چشید تا آنکه منزلتم را نزد تو ببینم. مادرش بدان سوی شتافت. چون او را دید بدو نزدیک شد، سرش را گرفت و میان سینه‌های خود گذاشت، و او را به خدا قسم داد که با او به منزل برود. یحیی با او رفت تا آنکه به منزل در آمد. مادرش گفت: ایا می شود بالا پوش موبین را از تن درآوری و بالا پوش پشمین بپوشی که نرمتر است؟ یحیی چنان کرد. مادرش برای او عدس پخت. یحیی خوب خورد و خوابید. خواب او را در ربود به گونه‌ای که برای نماز برخاست. در خواب ندا داده شد: یحیی بن زکریا! سربایی بهتر از سرای من و همسایگی بهتر از همسایگی من خواستی؟ یحیی از خواب بیدار شد و گفت: پروردگارا! از لغزش من درگذر. به عزت قسم که جز سایه بیت المقدس سایه‌ای نخواهم گرفت. و به مادرش گفت: روپوش موئین را به من ده، که دانستم شما دو نفر مرا به مهلکه‌ها وارد خواهید ساخت. مادرش پیش آمد و بالا پوش را بدو داد و به او درآویخت تا نرود. زکریا گفت: رهایش کن، او فرزند من است که حجاب دلش برگرفته شده، او هرگز از زندگی بهره نخواهد گرفت. یحیی (ع) برخاست، بالا پوشش را پوشید و کلاهش را بر سر نهاد. آنگاه به بیت المقدس درآمد و به همراه اخبار به عبادت خداوند پرداخت تا آنجا که کارش بدانجا رسید که رسید.

دیگر نه قلم را یارای نوشتن است و نه دل را یارای تحقل این بارگران. اطوار مرگ و عوالم پس از آن چنان هراس آور است که جز امید صادق و راستین به کرم الهی - یعنی امیدى که همراه با عمل به اوامر الهی و اجتناب از معاصی و پیشه کردن تقوی باشد - راهی برای رستن از آنها وجود ندارد. اما از میان این همه هراسها، ذکر هراس قشار قبر را - البته اشارت‌وار - ضروری می بینم، شاید که هشداری باشد. هر کس در پی آن است تا به تفصیل بدین اطوار و عوالم بیندیشد، به کتابهای مفصل نوشته شده در این زمینه مراجعه کند. ابوبصیر می گوید: به امام صادق (ع) عرض کردم: آیا کسی از تنگی قبر رهایی می یابد؟ فرمود: «از آن به خدا پناه می بریم! چه اندکند کسانی که از تنگی قبر رهایی می یابند... رسول الله (ص) در پی جنازه سعد برون آمد در حالی که هفتاد هزار فرشته او را تشییع کرده بودند. [اما پس از دفن،] پیامبر (ص) سر به سوی آسمان برداشت و [با شگفتی] گفت: کسی همچون سعد نیز در فشار قرار داده می شود؟! ابوبصیر می گوید: به آن حضرت عرض کردم: فدایت شوم، ما با خود چنین

می گفتیم که او به [اجتناب از] بول زیاد اهمیت نمی داده است. فرمود: «معاذالله! آن امر تنها از بد خلقی بود که نسبت به خانواده اش داشت...»  
و از امام صادق (ع) درباره مصلوب پرسیدند که آیا عذاب قبر بدو نیز می رسد؟ فرمود: «پروردگار زمین، همو پروردگار هواس است. به هوا وحی می کند و هوا چنان بر او تنگ می گیرد که سخت تر از تنگی قبر باشد...»

پروردگارا، ای آفریننده مرگ و زندگی، ما را در زندگانی دنیا با پیروی از مقدسترین موجودات جهان آفرینش - محمد بن عبدالله (ص) و عترتش - گرامی داشتی و بدینان به سوی خویش ره نمودی؛ پس هراسهای گذر از اطوار دهشتبار مرگ را نیز بدانان بر ما آسان ساز، و در دیگر سرای ما را با شفاعت ایشان از دوزخی که خود برای خویش برافروخته ایم برهان، و در بهشت لقای خویش جایی ده؛ که تویی بخشایشگر مهربان.

- پی نوشتها:**
۱. الکافی، کلینی، ج ۳، ص ۲۵۵.
  ۲. غررالحکم و درر الکلم، آمدی، سخن شماره ۸۵۰۶.
  ۳. همان، سخن شماره ۸۵۹۰.
  ۴. الکافی، کلینی، ج ۳، ص ۲۵۸.
  ۵. غررالحکم و درر الکلم، آمدی، سخن شماره ۳۲۷۶.
  ۶. المحجة البيضاء، مولی محسن فیض، ج ۸، ص ۲۲۹.
  ۷. غررالحکم و درر الکلم، آمدی، سخن شماره ۳۴۰۲.
  ۸. همان، سخن شماره ۲۴۳۱.
  ۹. نهج البلاغه، خطبه ۹۹ صبحی صالح، ۹۸ فیض الاسلام.
  ۱۰. الکافی، کلینی، ج ۳، ص ۲۵۵.
  ۱۱. همان، ص ۲۵۶.
  ۱۲. المحجة البيضاء، مولی محسن فیض، ج ۸، ص ۲۴۰.
  ۱۳. الناس نیام فاذا ماتوا انتبهوا. مردمان خوابند، آنگاه که بمیرند بیدار شوند؛ امیرالمؤمنین (ع). (شرح ابن میثم البحرانی علی المائة کلمة، ص ۵۴).
  ۱۴. اغتنموا الفروض فانها تفر من السحاب. فرصتها را غنیمت شمردید، چرا که همچون ابرها می گذرند.
  ۱۵. نهج البلاغه ۱۸۲، خطبه صبحی صالح، ۱۸۱ فیض الاسلام.
  ۱۶. جمعه، ۱۶.
  ۱۷. نساء، ۷۸.
  ۱۸. احزاب، ۱۶.
  ۱۹. اعراف، ۳۴.
  ۲۰. مؤمنون، ۴۳.
  ۲۱. منافقون، ۱۱.
  ۲۲. نوح، ۴.
  ۲۳. بقره، ۲۴۳.
  ۲۴. نهج البلاغه، خطبه ۱۴۹.
  ۲۵. غررالحکم و درر الکلم، آمدی، سخن شماره ۱۹۶۱.
  ۲۶. همان، سخن شماره ۳۶۱۴.
  ۲۷. همان، سخن شماره ۳۷۹۲.
  ۲۸. همان، سخن شماره ۴۱۳۳.
  ۲۹. همان، سخن شماره ۹۶۸۷.
  ۳۰. الکافی، کلینی، ج ۳، ص ۲۵۶.
  ۳۱. غررالحکم و درر الکلم، آمدی، سخن شماره ۷۵۷۴.
  ۳۲. غافر، ۲۱.
  ۳۳. غافر، ۸۲.
  ۳۴. محمد، ۱۰.
  ۳۵. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۲ صبحی صالح، ۱۸۱ فیض الاسلام.
  ۳۶. غررالحکم و درر الکلم، آمدی، سخنهای شماره ۲۸۰۲، ۲۸۰۸، ۲۸۰۹، ۲۸۱۰.

۳۷. نهج البلاغه، خطبه ۲۲۶ صبحی صالح، ۲۱۷ فیض الاسلام. آیه ذکر شده در آخر خطبه، آیه ۲۰ سوره یونس است.
- ۳۸ و ۳۹. از امیرالمؤمنین (ع). غررالحکم و درر الکلم، آمدی، سخنهای شماره ۳۳۴۵ و ۶۹۹۰.
۴۰. تفکر ساعة افضل من عبادة سنة.
۴۱. اعراف، ۱۷۹.
۴۲. اعراف، ۱۳۶.
۴۳. غررالحکم و درر الکلم، آمدی، سخن شماره ۶۲۴۹.
۴۴. الکافی، کلینی، ج ۳، ص ۲۵۶.
۴۵. نهج البلاغه، حکمت ۱۲۲ صبحی صالح، ۱۱۸ فیض الاسلام.
۴۶. دارالسلام، محدث نوری، ج ۳.
۴۷. قصص، ۷۶.
۴۸. غافر، ۷۵.
۴۹. المحجة البيضاء، مولی محسن فیض کاشانی، ج ۵، ص ۲۳۲.
۵۰. نمل، ۱۹.
۵۱. غررالحکم و درر الکلم، آمدی، سخن شماره ۴۵۱۴.
۵۲. همان، سخن شماره ۴۵۱۳.
۵۳. همان، سخن شماره ۶۲۵۳.
۵۴. همان، سخن شماره ۲۶۱۴.
۵۵. همان، سخن شماره ۸۴۸۸.
۵۶. همان، سخن شماره ۸۹۴۲.
۵۷. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۸ صبحی صالح، ۲۳۰ فیض الاسلام.
۵۸. همان، خطبه ۲۰۳ صبحی صالح، ۱۹۴ فیض الاسلام.
۵۹. همان، خطبه ۸۶ صبحی صالح، ۸۵ فیض الاسلام.
۶۰. همان، خطبه ۲۰۴ صبحی صالح، ۱۹۵ فیض الاسلام.
۶۱. همان، خطبه ۲۳۷.
۶۲. همان، نامه.
۶۳. معانی الاخبار، شیخ صدوق، ص ۲۸۷.
۶۴. همان، ص ۲۸۹.
۶۵. همان، ص ۲۸۸. سلسله سند این روایت چنین است: امام جواد، از پدرش امام رضا، از پدرش موسی بن جعفر، از پدرش جعفر بن محمد، از پدرش محمد بن علی، از پدرش علی بن الحسین، از پدرش حسین بن علی، علیهم السلام!
۶۶. همان، ص ۲۸۸.
۶۷. الکافی، کلینی، ج ۳، ص ۱۳۱.
۶۸. یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیه مرضیه فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی (الفجر، ۳۰).
۶۹. الکافی، کلینی، ج ۳، ص ۱۲۷.
۷۰. همان، ص ۱۲۹.
۷۱. معانی الاخبار، شیخ صدوق، ص ۲۹۰.
۷۲. جمعه، ۶.
۷۳. نهج البلاغه، خطبه ۵.
۷۴. معادشناسی، آیت الله تهرانی، ج ۱، ص ۶۹.
۷۵. معانی الاخبار، شیخ صدوق، ص ۲۸۸.
۷۶. مضمون روایتی از امام صادق (ع) به نقل از امام باقر (ع).
۷۷. المحجة البيضاء، مولی محسن فیض کاشانی، ج ۷، ص ۲۸۳.
۷۸. غررالحکم و درر الکلم، آمدی، سخن شماره ۳۶۱۳.
۷۹. الکافی، کلینی، ج ۳، ص ۲۳۶.
۸۰. همان، ص ۲۴۲.
۸۱. همان، ص ۲۶۰.
۸۲. بحارالانوار، علامه مجلسی، ج ۱۴، ص ۱۶۵. گرچه رهبانیت در برخی شرایع پیشین مشروع بوده است، در اسلام چنین نیست و عبادات اسلامی شکل خاص خود را داراست. دوری گزیدن از مردمان و به عبادت به سر بردن در عبادتگاه تنها به شکل «اعتکاف» مجاز است (و بدان ترغیب نیز شده است) که مدت زمانی بسیار محدود و آدابی خاص دارد و به هیچ روی همچون رهبانیت شرایع پیشین نیست.
۸۳. از کتب فارسی نوشته شده در این زمینه می توان به رساله لقاء الله از عارف بزرگوار حاج میرزا جواد ملکی تبریزی (یک جلد) و دوره معادشناسی از آیت الله محمد حسین حسینی تهرانی (ده جلد) مراجعه کرد.
۸۴. الکافی، کلینی، جلد ۳، ص ۲۳۶.
۸۵. همان، ص ۲۴۱.